بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 7 دی 1395.

بحث در مورد روایت یحیی الازرق بود و ذیلش یک عبارت وارد شده است که در روایت یحیی الازرق، سؤال شده بود

فِي الرَّجُلِ قُتِلَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ وَ لَمْ يَتْرُكْ مَالًا فَأَخَذَ أَهْلُهُ الدِّيَةَ مِنْ قَاتِلِهِ عَلَيْهِمْ يَقْضُونَ دَيْنَهُ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ وَ هُوَ لَمْ يَتْرُكْ شَيْئاً قَالَ إِنَّمَا أَخَذُوا الدِّيَةَ فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَقْضُوا دَيْنَهُ

این استدلال در ذیل چیست اصلا شبهه چیست که در روایت وارد شده است، در جلسه قبل عرض می کردیم که در آیه قرآن، موضوع ارث را ما ترک قرار داده است. و این ما ترک نسبت به دیه صدق نمی کند. چون باید شخص در حال حیات مالک چیزی باشد و آن مملوکش را ترک کند و خودش برود. و دیه به این شکل نیست. امام علیه السلام در اینجا می فرمایند که موضوع واقعی ماترک نیست. ماترک یکی از مصادیق ارث هست. موضوع واقعی ارث مال میت است. ولو این مال میت با مرگش حاصل شود. آن هم موضوع هست. اینجا یک ان قلت ممکن است مطرح شود که اگر موضوع ثبوتی مال میت است، چرا در مقام اثبات ما ترک را موضوع قرار داده شده است؟ چیزی که در مقام اثبات موضوع قرار داده می شود، مفهوم به نحو سالبه جزئیه دارد. یعنی موضوع ثبوتی یک موضوع اعم مطلق نسبت به این نیست. اگر گفتم که اکرم زیدا، اگر مطلق انسان واجب الاکرام باشد، تخصیص زید به ذکر نیاز به توجیه دارد. وجه می خواهد بنابراین اکرم زیدا اگر گفتند معنایش این است که مطلق انسان وجوب اکرام ندارد. این اصل مطلب. ما عرض می کردیم که این مفهومی که به نحو مفهوم سالبه جزئیه برای همه قیود من الشرط و الوصف و اللقب قائل می شویم، این مفهوم در بعضی از موارد نیست. مثلا در جایی که ذکر آن شیء خاص از باب ذکر فرد خفی است. آنجا مفهوم ندارد. یکی از آن موارد، مثلا ذکر آن شیء از باب اشاره به حکمت جعل است.

وَ رَبٰائِبُكُمُ اللّٰاتِي فِي حُجُورِكُمْ

این اللاتی فی حجورکم، چون اشاره به حکمت جعل هست اینجا مفهوم ندارد. البته معنای این جمله این نیست این نکته را توجه کنید ما نمی خواهیم بگوییم که ربائبکم اللاتی فی حجورکم، در مورد غیر ربیئه ای که در دامن شخص است اطلاق دارد. این خصوص این مورد را شامل می شود ولی مفهوم سلبی ندارد. دو بحث است یک بحث این است که این جمله آیا دالّ بر ثبوت حکم علی وجه الاطلاق است؟ نه این جور نیست. یک نکته دیگر این که دالّ بر عدم ثبوت در بعضی از موارد است؟ این هم می خواهیم بگوییم نیست. نکته ای که می خواهیم بگوییم این است که دلالت نفییه مفهوم سلبیه ندارد. بنابراین اگر قرائن دیگری، قرائن لفظیه، قرائن اجماعیه چیزی که مطلق ربیئه ممنوع هست وجود داشته باشد این دو تا با هم دیگر تنافی ندارد. یکی از مواردی که مفهوم وجود ندارد جایی که متعرض نسبت به فرد متعارف شخص می شود. و فرد نادر را متعرض نشده است. اینجا مفهوم ندارد.

سؤال: ولو شرط باشد

پاسخ: ولو شرط هم باشد. توضیح می دهم اجازه دهید.

گاهی اوقات ما در واقع از اول در مورد این روایتی که وارد شده است ان غسلت فی ماءٍ جارٍ فمرّهً و ان غسلت فی المرکن فمرّتین. خب این مورد بحث است که نمی دانم آیا مفهوم صدر با ذیل باید مقیّد شود یا مفهوم ذیل باید با صدر مقید شود. در واقع این روایت دو فرض را متعرض شده است. یکی بحث شستشو در آب جاری و یکی شستشو در مرکن که کنایه از آب قلیل است. خب اگر شخص در کر بشورد چه؟ این مرهً است یا مرّتین است؟ این یک بحث جدی است در فقه در این مورد. بحث های اصولی اینجا وجود دارد که نمی خواهم وارد آن بشوم. درست ترین وجه در آن بحث این است که اینجا اصلا ناظر به فرد متعارف است. این دو فرضی که این روایت متعارض آن است به خاطر این است که مقسم ما اصلا فرد متعارف است. اشخاصی که آن زمان ها کر که نبوده است انقدر. یا اب جاری بوده است می رفتند لب رودخانه لباس می شستند در چاه که نمی رفتند لباس بشورند که آب چاه وجود داشته باشد کر جدایی وجود داشته باشد. انباری هم که داشته اند از انبار آب می کشیدند در یک لگن می شستند که همان مرکن باشد. اینکه مستقیما بخواهند در ماء کر بشورند نبوده است. بنابراین مقسم اصلا متعارف است و تمام صور متعارف را هم بیان کرده است بنابراین حکم غیر متعارف را نفیا و اثباتا سکوت دارد. نسبت به غیر متعارف سکوت دارد. گاهی اوقات متکلم در مقام بیان فرد متعارف است. خود همین نکته ای است که ما بیاییم حکم فرد متعارف را بیان کنیم. البته این در صورتی است که ما آن فرد متعارف را به عنوان قید ذکر نکنیم. یک موقعی است که ما این جوری تعریف می کنیم که مثلا انسانی که پنج انگشت دارد واجب است وضو بگیرد. خب اگر قرار باشد که وضو برای همه انسان ها واجب باشد این قیدی که پنج انگشت دارد چه خصوصیتی دارد؟ چرا این را ذکر کردید؟ این معنایش این است که یک خصوصیتی باید این داشته باشد برای ذکر کردن. مجرد متعارف بودن مصحّح قید آوردن متعارف نیست. دو بحث است. یک موقعی ما می گوییم که یک کسی می گوید که من پنج انگشت دارم چه کار کنم می گوید که وضو بگیر. ولو آن حالتی را هم که سؤآل کرده است حالت متعارفی است. می گوید که من خانه و زندگی دارم امثال اینها و حالا احکام خاصی را که وجود دارد بیان می کند. ممکن است این احکام مال کسانی که خانه و زندگی دارد نباشد مال اعم باشد ولی حکم صورت متعارف را که خانه و زندگی دارد را خواسته است بیان کند. اما اگر از اول بگوید که بر کسی که خانه و زندگی دارد خمس واجب است. این معنایش این است که خانه و زندگی داشتن شرط وجوب خمس است. اگر کسی خانه و زندگی ندارد خمس برایش واجب نیست ولو اینکه یک زیادی بیاورد. ارباح مکاسب تا وقتی که طرف خانه و زندگی ندارد موضوع خمس نمی شود. اینها مفهوم دارد. ولو آن قیدی که ما ذکر می کنیم، قید متعارف باشد. این فرق دارد. آیه قرآن هم به صورت قید ذکر نکرده است. گفته است که در ما ترک، ما ترک را این جوری تقسیم کنید. من بعد وصیهٍ یوصی بها أو دین. اول دین را بعد وصیت را و امثال اینها. اما این منافات با این ندارد که موضوع ثبوتی اعم باشد. موضوع ثبوتی مطلب مال باشد.

سؤال:

پاسخ: نه نیازی نیست. گاهی اوقات اصلا متعرّض تمام شقوق مسئله شدن، مسئله را گیج می کند.

سؤال: معونه زائد ندارد.

پاسخ: نه معونه زائد. گاهی اوقات من یک لفظی را به کار ببرم، می خواهم چه کار کنم، صورتی که یک دفعه ممکن است شخص دیه باید ثابت شود را بیان کنم. این خودش به خصوص یک نکته ای در ما نحن فیه هست حالا آن بعد در موردش عرض می کنم. آن این است که در ما نحن فیه دیه حکم خاصی دارد. این جور نیست که دیه دقیقا همه احکام ما ترک را داشته باشد. همه کسانی که از دیه ارث می برند از مال ارث می برند از دیه ارث نمی برند. این به هر حال یک حکم ویژه ای است. در خصوص یعنی نسبت به همه احکامی که آنجا ذکر شده است که یکی از آن احکامش هم این است که اخوه ارث می برند حالا می آییم می گوییم که اخوه امّی از دیه ارث نمی برند. لازم نیست که تک تک احکامی که آنجا هست سالبه جزئیه داشته باشد. بعضی از احکامی که آنجا وجود دارد سالبه جزئیه داشته باشد کافی است برای اینکه لغو نباشد. اصلا کلا چرا به این سبک متعرض شده است؟ آن صورت متعارف را می خواهم بیان کند که ارث ما ترک را. حالا بعضی از اقسام این ارث های ما ترک حکمشان اعم باشد این که ارث بعد از دین و میراث است، این اختصاص به ما ترک ندارد مال غیر آن هم دارد خیلی روشن تر است.

سؤال:

پاسخ: همان دارم می گویم که مفهوم ندارد سکوت دارد. فرض کنید که ما می گوییم که ما الآن محلّ متعارفمان در قم شیعیان است. می گوییم که شیعیان قم و اجب است که اخلاق خوب داشته باشند. واجب است که نماز بخوانند. تعبیر می کنیم شیعیان. این جوری تعبیر می کنیم که آقایان، محبین اهل بیت، برای شما واجب است که نماز بخوانید. حالا یک سنّی هم ممکن است گل و گوشه قم باشد. آیا نماز برای آن سنّی واجب نیست؟ نیازی نمی بینیم که همه کسانی که اینجا وجود دارند را حکمشان را بیان کنیم. اگر اختصاص به ذکر می دهیم، در این مثالی که می گویم فقط بحث متعارف بودن هم نیست. بحث اینکه یک تحریک بیشتری هم در آن قیدی که می خواهیم ذکر کنیم در آن جهتی که مورد نظر ما هست ایجاد تحریک می کند. گاهی اوقات ممکن است که ایجاد تحریک هم نکند، نفس اینکه می خواهیم همه صور مسئله را بیان نکنیم. اصلا مطلوب این است که گاهی اوقات آدم مسئله را چیزش نکند.

سؤال:

پاسخ: اینجا هم ساکت است. اگر این دلیل نبود، اگر دلیل خارجی نداشتیم که مطلقا بر شیعه و سنی نماز واجب است از این عبارت بیشتر از این استفاده نمی شود که بر شیعه نماز واجب است. این سکوت دارد. در آیات قرآن گاهی اوقات می گوید که یا ایها الذین آمنوا اقیموا الصلوه، آیا این بحثی که کفار مکلّفین به فروع هستند، منافات با این آیه دارد؟ منافات ندارد. یا ایها الذین آمنوا می خواهد حکم افراد متعارف را بیان کند که مؤمنین و مسلمانان هستند. حالا مؤمنین زمان نزول آیه با مسلمانان یکی بودند. آن را می خواهد بیان کند. اما اینکه غیر مسلمان ها مکلّف به فروع هستند از این آیه استفاده نمی شود. آن دلیل خاص خودش را دارد که

مٰا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ قٰالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ

از آن آیه مثلا از آن آیه استفاده می شود که کفار هم مکلف به فروع هستند. فرق است بین این مطلب که این دلیل متعرض شده به فرد متعارف غیر از این را هم می خواهد بگوید. این هم باز قاطی نشود ها. یک موقع بعضی چیزها از باب مثال است. آن باب مثال غیر از بحث متعارف است. رجلٌ شکّ بین الثلاث و اربع، آن از باب مثال است. اصلا رجل را عرف می گوید مثلا. کأنه یک تقدیر کلمه مثلا اینجا وجود دارد. آن غیر از بحث متعارف است. بحث مثالیت، این که عرف این مورد را از باب مثال می فهمد. مجاز به فهم بفرمایید تقدیر بفرمایید. رجلٌ شک بین الثلاث و اربع که مثلا اگر کسی شک کند. گاهی اوقات هم ممکن است این مثلا هم نفهمد گاهی اوقات بفهمد. ولی بحث ما اینجا نیست که از باب مثلا فهمیده شود. ما ترک از باب مثلا نسبت به کلّ اموال نیست. ما ترک مراد ما ترک است ولی آیه قرآن فقط متعرّض یک حکم اموال متعارف انسان شده است آن اموالی که در حال حیات در اختیار انسان است. ولی اموالی که با مرگ انسان به ملکیت انسان می آید،

سؤال:

پاسخ: نه این جور نیست. همین را دارم نفی می کنم من. آنجا من ربائکم اللاتی فی حجورکم، این آیه دالّ بر این نیست که مطلب ربائب حکم ثابت است. دالّ بر عدم نیست. بنابراین ادله عام های دیگری داریم که مطلقا حکم در آن ثابت است را نفی نمی کند. و الا این آیه خاص است. خاصّ است به این معنا که این مقدار را سکوت دارد بیشتر از این را دلالت ندارد نفیا و اثباتا. بنابراین دالّ بر بیشتر نیست. این تفصیل بیشترش در جای خودش.

بنابراین این روایت در واقع این را می خواهد بگوید که شما نباید از آیه قرآن مفهوم می گرفتید. موضوع ارث فقط ما ترک نیست. ما ترک موضوع متعارفش است. و الا در مورد غیر ما ترک هم یعنی آن چیزی که از جانب میّت، یعنی میّت مالک آن می شود آن را هم باید ورثه بپردازند. حالا یک توضیحات دیگری دارد که بعدا در موردش صحبت می کنیم.

سؤال:...

پاسخ: خود همین خیلی وقت ها عقلایی است که تمام صور مسئله ذکر کردن ایجاد تشویش می کند. الآن شما می بینید چیزهایی که قانون گذاری هایی که هست خیلی وقت ها مقید هستند در قانون گذاری تبصره ها را جدا کنند. همین عقلایی است دیگر. آیه قرآن برای بیان کلیات است و تبصره هایش را به سنت واگذار کرده است.

سؤال:

پاسخ: این جور نیست که شما تصور می کنید که امام علیه السلام با هر عبارتی که می خواهد بگوید با این عبارت می خواهد همه آیندگان را بیان کند؟ نه نیازی نیست که حتما به آنها متعرض شود. گاهی اوقات تشقیق شقوق باعث می شود که نسبت به آن مخاطبین هم ایجاد چیز کند. مثلا ببینید الآن رساله های توضیح المسائل آقایان از این جهت گاهی اوقات مختلف است. بعضی ها یک تشقیق شقوقاتی می کنند به خاطر اینکه می خواهند مطلب دقیق باشد. مثل حاج آقای ما. گاهی اوقات بعضی تشقیق شقوقاتی هست که اصرار دارند همه صور مسئله بیان شود. خب این برای یک عده مخاطب خوب است ولی برای یک مخاطب عام گاهی اوقات بد است. یک صورت هایی را که خیلی صورت های ریزی هم هست چیز می شود باعث می شود که قاطی پاتی شود. باعث می شود آسان هایش را نفهمد. این بستگی دارد که آن کسی که می نویسد چه کسی را مخاطب قرار دهد. چه کسی را مد نظر بگیرد و برای او، حالا یک کسی دقت نظر برایش مهم تر است سعی می کند که همه صور مسئله را متعرض شود. یک کسی فهم عمومی برایش مهم تر است آن فهم عمومی را در نظر می گیرد.

سؤال:

پاسخ: این روایت در تهذیب شبیه همین روایت وارد شده است یک کمی اختلاف الفاظ کوچک دارد که اینجا نیاورده است. مثلا علیهم ان یقض الدین، این دینه است آن الدین است. بعضی تفاوت های ریزه کاری اینجا است که نیاورده است. سند آن این است، الصفّار عن ایوب بن نوح عن صفوان بن یحیی عن عبد الحمید بن سعید قال سألت ابا الاحسن الرضا علیه السلام. این عبد الحمید بن سعید، یک عبد الحمید بن سعید ترجمه شده است در رجال شیخ و یک عبد الحمید بن سعد. راوی هر دو اش هم در رجال شیخ می گوید که روی عنه صفوان بن یحیی. در رجال نجاشی عبد الحمید بن سعد وارد شده است. اینها علی الظاهر یکی هستند. آن هم راوی اش صفان بن یحیی است. این که کدام درست تر و کدام غلط تر است باید مجموع موارد مراجعه را پیدا کرد و دید که چه شکلی است. علی أیّ تقدیر خیلی بحث سندی اش مهم نیست چون هر کدام از اینها باشد توثیق صریح ندارند. توثیقش به خاطر روایت صفوان بن یحیی است که هر کدام هم باشد روایت صفوان بن یحیی آن را تصحیح، اگر کسی قبول داشته باشد همه درست می شوند و اگر قبول نداشته باشد هیچ کدام درست نمی شوند. یک نکته ای اینجا می خواهم عرض کنم آن نکته این است که این روایت عبد الحمید بن سعید با یحیی الازق عن أبی الحسن علیه السلام، اینکه دقیقا مثل هم باشد دقیقا آن الفاظ بعد دوباره سؤال کند و هو لم یترک شیئا قال انما اخذ الدیه فعلیهم عن یقضوا دینها یا الدّین، اینها یک مقداری غریب به نظر می رسد. من احتمال میدهم که اینجا بین دو روایت قاطی شده است. چون روایت یحیی الازرق را، اصل آن متن یکی بودن مهم نیست. اینکه همان سؤال را هم راوی بپرسد و امام پاسخ دهد این خالی از بعد نیست. روایتی را که می خوانیم از یحیی الازرق است ذیل ندارد. من فکر می کنم این ذیل مال روایت عبد الحمید بن سعید بوده است که هر دو را صفوان نقل کرده بوده است این قاطی شده است چون اصل متن یکی بوده است و موضوع یکی بوده است آن ذیلی که مربوط به نقل دیه صفوان بوده است چسبانده شده است به اشتباه به نقل یحیی الازرق. نقل بعدی که سندش هم صحیح است،

محمد بن حسن الصفار عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رِبَاطٍ عَنْ يَحْيَى الْأَزْرَقِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ ع قَالَ سَأَلْتُهُ عَنْ رَجُلٍ قُتِلَ وَ عَلَيْهِ دَيْنٌ فَأَخَذَ أَوْلِيَاؤُهُ الدِّيَةَ أَ يُقْضَى دَيْنُهُ قَالَ نَعَمْ إِنَّمَا أَخَذُوا دِيَتَهُ

که همان صدر روایت هست. احتمال می دهم که ذیل آن مربوط به روایت عبد الحمید بن سعید بوده است که با صدر قاطی شده است. علی أی تقدیر همه این دو تا روایتی که اینجا ما داریم، اطلاق دارد. قتل و علیه دینٌ هم قتل عمد را شامل می شود و هم قتل خطا را شامل می شود. أخذ اولیائه الدیه اختصاص ندارد به جایی که دیه خطا باشد.

یک روایت بعدی در این باب هست که یک فروع مسئله است این روایت مهمی هم هست در این مسئله که این را که اگر شخصی حقّ قصاص دارند در جایی که دین دارد یا حتما باید، این روایت مهمی است به آن فرع می پردازیم ولی حالا در مورد اصل مسئله ما فعلا کاری ندارد.

خب این در مورد دین. طبق روایات دین مطلقا از دیه خارج می شود. چه دیه قتل خطا باشد و چه دیه ای که عوضا عن القصاص وارد شده باشد. حالا آیا این طبق قاعده هست یا نیست را بعدا در موردش بحث می کنیم. اما برسیم به وصیّت. در وصیت هم یک سری روایاتی ما داریم. یک روایت در این وصیت

باب أنّ من أوصى بثلث ماله ثمّ قتل فأخذت الدّية دخل ثلثها أيضاً فى الوصيّة

روایت اول روایت سکونی است با همان سند معروفش. رقم 35275 از جلد 24 جامع الاحادیث کتاب الوصایا باب 3 حدیث 1.

عن السّكونىّ عن أبى عبداللّٰه عليه السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: من أوصى بثلث ماله ثمّ قتل خطأ فإنّ ثلث ديته داخل فى وصيّته.

اگر وصیت به ثلث مالش کرد، ثلث دیه هم داخل در وصیت می شود. اینجا قید کرده است ثمّ قتل خطأ. آیا این قید باعث تقیید می شود که کأنه اگر عمدا باشد این حکم ثابت نیست امثال اینها؟ داشته باشید بعد در موردش صحبت می کنیم. این روایت را در تهذیب با این سند نقل کرده است

محمد بن احمد بن یحیی عن بنان بن محمد عن أبیه عن ابن المغیره عن السکونی عن جعفر عن أبیه عن علیٍّ علیه السلام

بنان بن محمد، عبد الله بن محمد بن عیسی برادر احمد بن محمد بن عیسی است که توثیق صریح ندارد ولی این طایفه مثل صفّار و سعد بن عبد الله و اینها از او روایت زیاد دارند. اکثار روایت امثال سعد بن عبد الله و صفّار دلیل وثاقت بُنان است. علاوه بر این عدم استثنا از روایت محمد بن احمد بن یحیی که خیلی هم روایت از بُنان بن محمد دارد دلیل بر وثاقت بنان بن محمد است. عن أبیه، پدر محمد بن عیسی است که توثیق صریح دارد. ابن المغیره هم همان عبد الله بن مغیره معروف است. عن السکونی عن جعفر عن أبیه عن علیٍّ علیه السلام فی رجلٍ أوصی بثلثه، و روایت را نقل کرده است. در فقیه اینها روایت از حضرت امیر صلوات الله علیه است. ولی در فقیه، روایت را با سئل ابو عبد الله نقل کرده است. از امام صادق سؤآل شده است. در فقیه اول روایت محمد بن قیس را آورده است با سلسله سند و بعد گفته است که و فی خبرٍ آخر، سئل ابا عبد الله را آورده است. من حدس می زنم که اینجا یک اشتباهی بر مردم صدوق رخ داده است و به حافظه اش اعتماد کرده است. روایت هایی که به صورت ذیلی ذکر می شوند به عنوان نقل دیه، خیلی وقت ها آن اهتمامی که نسبت به روایت های اصلی است، نسبت به این روایت های ذیلی نیست. خیلی وقت ها در این روایت های ذیلی، مثلا روایت اصلی مقید است که سندش را کامل ذکر کند و ذیلیه را اشاره ای به سند امثال اینها. حدس می زنم همین روایت سکونی بوده است ولی ایشان از حفظ نقل کرده بوده است و توجه نداشته است که این سؤالی از امام صادق علیه السلام نشده است. امام صادق علیه السلام از حضرت امیر این مطلب را نقل کرده است. نکته ای دارد من در موردش حرف دارم حالا می گویم. این مقدمه ای است در مورد عرضی که اینجا می خواهم بگویم. در مقنعه هم

إِنْ أَوْصَى رَجُلٌ بِثُلُثِ مَالِهِ

وارد شده است. در جعفریات هم، باسناده عن علیٍّ علیه السلام انّه قال فی رجلٍ، در جعفریات تعبیر این است، انّه قال فی رجلٍ اسلمَ ثمّ قُتلَ خطأ، قال ثلث دیته داخلٌ فی وصیته. این اسلمَ این وسط چه کاره است؟ در جعفریات این روایت این شکلی نقل شده است. حالا من قبل از اینکه عبارت جعفریات را بخوانم، یک نکته ای را عرض کنم، جعفریات یک احادیث زیادی، بیش از هزار حدیث هست که محمد بن محمد بن محمد الاشعث، محمد بن محمد بن الاشعث از موسی بن اسماعیل بن موسی بن جعفر، از پدرش که اسماعیل باشد، اسماعیل هم از امام موسی بن جعفر، امام موسی بن جعفر هم از امام صادق، همین جور با سلسله سند به حضرت امیر منتهی می شود. خب یک بحث جدی در مورد این جعفریات هست که این جعفریات چقدر معتبر هست و چقدر معتبر نیست. حاجی نوری در خاتمه مستدرک مفصّل خواسته است اثبات کند اعتبار جعفریات را. مرحوم آقا شیخ بزرگ در ذیل جعفریات یا اشعثیات است، در ذریعه، ایشان می گوید که حاجی نوری که مستدرک را نوشته است، اصلا انگیزه اصلی نوشتن مستدرک، پیدا کردن جعفریات بوده است که جعفریات نسخه اش دست مرحوم مجلسی و دست شیخ حرّ عاملی نبوده است. این کتاب حجمش هم زیاد است یک چیزی حدود نزدیک قرب الاسناد است. یکی از چیزهایش هزار و سیصد چهارصد تا روایت است. عرض کنم خدمت شما در نتیجه عقیده ایشان این بوده است که این هم مصدر معتبری است. منشأ شده است که به همراه سایر کتاب هایی که ایشان معتبر می دانسته است مثل دعائم الاسلام و امثال اینها، این ها را آورده است و اینها. راوی از محمد بن محمد بن الاشعث، در نسخه موجود ما یک کسی هست به نام عبد الله. من عبارت را می خوانم بعد توضیح می دهم در مورد این عبارتی که وارد شده است. در اسناد جعفریات، دو شکل است یک شکل آن این شکلی است که الآن من می خوانم، اخبرنا عبد الله اخبرنا محمد حدثنی موسی قال حدثنا أبی عن أبیه عن جدّه جعفر بن محمد عن أبیه عن جدّه عن علیٍّ علیه السلام. اینها اخبرنا عبد الله، این عبد الله که اینجا هست راوی از آن محمد بن محمد بن الاشعث هست که عرض کردم. که اول کتاب اینها را ذکر کرده است. ابو محمد عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عثمان المعروف به ابن السقا. این شخص در تاریخ بغداد مترجَم هست و مشایخ و رواتش را ذکر کرده است نوشته است 373 از دنیا رفته است. کتاب های قدیمی گاهی اوقات اسم روات کتاب هم در اول سند ذکر می شده است. گاهی اوقات یک راوی ذکر می شده و گاهی اوقات دو راوی ذکر می شده است. در مورد اینکه مؤلف جعفریات کیست. حاجی نوری اصرار دارد که مؤلف آن فرزند امام موسی بن جعفر اسماعیل است. و بقیه اینها کأنه از اسماعیل کتاب را روایت می کنند. ولی عبارتی که در اول جعفریات هست، لحنش این است که محمد بن محمد بن الاشعث مؤلف کتاب است. می گوید محمد بن محمد بن محمد الاشعث الکوفی من کتابه. من کتابه را به او نسبت می دهد. و این را هم بگویم که خیلی وقت ها تعبیری که در این سند هم هست، این تعبیر مؤید همین مطلب هست که مؤلف کتاب، محمد بن محمد بن الاشعث هست. معمولا مؤلّفین در کتاب هایشان غالبا با تعبیر حدّثنی یاد می کردند. چون حدّثنی تحدیث از سماع و قرائت و اینها معمولا بوده است. اخبرنی، یک مقداری معنای اجازه گرفتن خیلی وقت ها می داده است. که کتاب را اجازه می دادند. این البته یک بحثی هست در درایه که آیا بین اخبرنی و حدّثنی فرق هست یا نیست؟ آیا در همه جا می شود اخبرنی به کار برد یا در همه جا نمی شود. ولی حالا من وارد آن بحث تفصیلی اش نمی شوم خیلی اختلاف اقوال و امثال اینها هست. ولی آن که خارجا آدم می بیند، معمولا در جایی که طرق تحمّل اجازه هست اخبرنی به کار می بردند. جایی که مورد تحمّل، سماع و قرائت هست حدثنی به کار می برند. این تعبیر را ببینید، اخبرنا عبد الله، اخبرنا محمّد حدثنی موسی قال حدّثنا أبیه. عن أبیه، تا محمد تعبیر اخبرنا اخبرنا است. از محمد به بعد حدثنی می شود. این هم مؤید، مؤید می گویم ها نه دلیل. عرض کردم این جور نیست که همیشه اخبرنا حتما در اجازه به کار رود و حدثنا در سماع و قرائت. برعکسش هم کاملا هست. ولی این هم کاملا این است که این کتاب از محمد بن محمد بن الاشعث هست و مؤلفش او است. این روایت را اجازه دهید بخوانم آن روایت را. می گوید که

أَنَّهُ قَالَ فِي رَجُلٍ أَسْلَمَ ثُمَّ قُتِلَ خَطَأً قَالَ ثُلُثُ دِيَتِهِ دَاخِلٌ فِي وَصِيَّتِهِ

بعد دوباره بین همین سند،

اخبرنا عبد الله اخبرنا محمد حدثنی موسی قال حدثنا أبی عن أبیه عن جعفر بن محمد عن أبیه عن جدّه علی، این علی باید زائد باشد. آن جدّه، جد امام باقر هست که می شود حضرت امام حسین علیه السلام. این عن علی باید زائد باشد. انّ علیّا قضی فی رجلٍ اسلم ثم قتل خطأ فقال اقسم الدیه علی نحوه من الناس ممن اسلم و لیس له موالیه. من فکر می کنم چون در روایت بعدی اش رجلٌ اسلم ثم قُتلَ خطأ بوده است اشتباه شده است. این روایت هم به تبع اینکه روایت بعدی اش موضوعش این بوده است، این فی رجلٍ اوصی بوده است. روایت های جعفریین حالا من فردا توضیح بیشترش را می دهم. روایت های جعفریات، خیلی هایش با روایت های سکونی مشابه است. مشابهت هایی بین همان بحثی که در مورد ابی البختری عرض می کردم که ابی البختری به نظر می رسد که اینها یک درس های عمومی بوده است که امام صادق ارائه می داده است که روات مختلفی این درس های عمومی را تحمل کرده اند. یک سری از آنها جعفریات است. انشاءالله توضیح بیشترش را فردا می دهم.

سؤال:

پاسخ: هست بعد از او پنج شش نفر را در اول کتاب جعفریات ذکر کرده است که کی و کی و کی. تا عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عثمان المعروف به ابن سقا رسیده است سند. حالا من می گویم نمی خواهم خیلی بحث های سندی بکنم فقط اشاره اجمالی در مورد جعفریات بکنم فردا یک نکته ای می گویم و می رویم بحث های دیگر. فردا که تعطیل است شنبه انشاءالله.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد